

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۱۸

مدت زمان: ۳۰,۵۶ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۳,۵۴ MB دانلود اندازه نسخه پر

حجم: ۷,۰۸ MB دانلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحيم

مالک يوم الدين ایاک نعبد و ایاک نستعین

عبادت راه تقرب به خدا

این آیه ً مبارکه ً * «ایاک نعبد و ایاک نستعین»*(۱)، نکاتی را در بر داشت و دارد که عنایت

فرمودید و تاحدودی روشن شد که تنها راه تقرب به خدای سبحان عبادت است.

برتری عبادت بر رسالت

لذا وقتی سمتهای انبیا و اولیا را در قرآن یا در روایات و ادعیه بیان می کنند، اول از عبادت آنها شروع

می کنند. در تشهد که سخن از شهادت به رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است، اول

عبادت آن حضرت مطرح است که می گوییم: اشهد ان محمدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عبده و رسوله.

که عبادت آن حضرت قبل از رسالت او ذکر می‌شود. برای اینکه عبادت نسبت عبد است به مولا و رسالت آن چهرهٔ ارتباطی عبد است با سایر عبید. رسول خدا دو ارتباط دارد یک ارتباط با خدای خود دارد، آن ارتباط، عبادت است. یک ارتباط با خلق خدا دارد که رسالت است، که پیام خدا را به خلق خدا می‌رساند. آن پیوندی که بین حضرت و خداست عبادت است، آن رابطه‌ای که بین حضرت و دیگر انسانهاست رسالت است که پیام خدا را به مردم می‌رساند.

آن ارتباطی که بین انسان و خدای انسان است، مقدم است و اولی است بر ارتباطی که انسان با دیگر انسانها دارد. لذا عبادت آن حضرت جنبهٔ عالیه‌ای است نسبت به رسالت آن حضرت. که حضرت دارای این سمتهای گوناگون است سمت عبادتش بر سمت رسالت او فضیلت دارد از این جهت قبل از رسالت او ذکر می‌شود. چه اینکه سایر انبیا هم اگر به کمالاتی رسیدند و خدای سبحان آنها را به کمالاتی می‌ستاید و معرفی می‌کند، محصول عبادت آنهاست.

توحید عبادی و اطاعت دیگران

این معنا که توحید عبادیست، اثرش آن است که انسان در هیچ امری مطیع غیر خدا نباشد و مطیع احدی جز خدای سبحان نباشد. آنها را که خدای سبحان دستور داد که از آنها اطاعت کنید، اطاعت آنها در حقیقت اطاعت خداست. اگر خدای سبحان دستور داد از اولی الامر اطاعت کنید، فرمود: ﴿اطيعُوا اللَّهَ وَاطيعُوا الرَّسُولَ وَاولی الامر منکم﴾*(۲) این اطاعت خداست. اگر خدای سبحان دستور داد نسبت به پدر و مادر اطاعت کنید، اطاعت پدر و مادر به فرمان خداست اطاعت خداست. اینچنین نیست که عبادت و اطاعت، شریک‌بردار باشد. اینچنین نیست که ما در بعضی از امور مطیع خدا باشیم، در بعضی از امور مطیع قانون یا اولی الامر یا پدر و مادر. بلکه اطاعت از قانون اطاعت از اولی

الامر، اطاعت از پدر و مادر، همه و همه محصول فرمان خدای سبحان است. تا خدای سبحان اجازه ندهد احدی نمی‌تواند از احدی اطاعت کند و سخن او را به عنوان مطاع بپذیرد.

مرزبندی اطاعت از مخلوق به اطاعت خالق

و محدودهٔ عبادت و اطاعت‌هایی که انسان از دیگر افراد می‌کند از دیگر انسانها می‌کند به مرز اطاعت خدا بسته است. که این از سخنان متقن رسول خدا (علیه آلاف التحية و الثناء) است. فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» (۳) هم اطاعت کردن از دیگران مشروط است به اینکه خدا دستور بدهد و هم مرز اطاعت از دیگران آنجایی است که به حد خدایی آسیب نرساند.

بنابراین دو بعد ثبوت و سلب اطاعت از اولی الامر یا پدر و مادر به دستور خدا وابسته است. اگر خواستیم از پدر و مادر اطاعت کنیم خدا باید دستور بدهد. تا کجا باید اطاعت کنیم و از آن به بعد اطاعت لازم نیست، آن را هم خدا باید بگوید. لذا رسول خدا فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» (۴) که اگر کسی بخواهد از انسانی اطاعت کند در یک امری که آن امر گناه است، اینجا جای عبادت و اطاعت نیست. بنابراین کل اطاعات منحصر در امر خدای سبحان می‌شود. نه اینکه قابل تخصیص باشد که بعضی از امور از آن خدای سبحان، بعضی از امور از آن اولی الامر یا از آن پدر و مادر و مانند آن. بلکه اینگونه از اطاعتها فرع اطاعت خدای سبحان است خدای سبحان دستور می‌دهد که ما از کی اطاعت کنیم و مرز آنها را هم مشخص می‌کند.

بنابراین *«ایاک نعبد»* (۵) بالقول المطلق به اطلاقش باقیست، هیچ جا تخصیص نخورده. نمی‌شود گفت اطاعت را چون اطاعت هم یک نحوهٔ عبادت است اطاعت هم به نوبهٔ خود عبادت است منتها رقیقتر. نمی‌شود گفت که در بعضی امور می‌شود از غیر خدا اطاعت کرد. اگر از غیر خدا اطاعت می‌کنیم به دستور خداست. پس از غیر خدا هرگز نمی‌شود اطاعت کرد و این اصل *«ان الحكم إلّا

لله»*(۶) قابل تخصیص نیست که انسان بگوید در آن گونه از موارد انسان مطیع خداست در مسائل عادی مطیع غیر خدا اینچنین نیست بلکه کلاً اطاعتها و عبادتها از آن خداست و لا غیر و به دستور خدا انسان از قانون از اولی الامر از پدر و مادر اطاعت می کند.

دعوت انبیاء به توحید عبادی

و این حرف همه انبیاست. منتها قرآن این را بازتر و روشنتر ذکر کرده است. همه انبیاء وقتی قومشان را به عبادت دعوت می کنند به توحید عبادی دعوت می کنند. اول سخن از الله است بعد سخن از عبادت. در سوره اعراف نمونه هایی از این را ملاحظه می فرمایید؛ آیه ۶۵ سوره اعراف اینچنین است: «و الی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره أفلا تتقون»*(۷) این «اعبدوا الله»*(۸) گرچه لسانش حصر نیست، اما «ما لکم من اله غیره»*(۹) حصر عبادت در آن خدای سبحان است. و این «ما لکم من اله غیره»*(۱۰) مفسر خوبی است برای جمله مبارکه «لا اله الا الله»*(۱۱) چون «لا اله الا الله»*(۱۲) دو قضیه نیست؛ یک قضیه سلبی و یک قضیه اثباتی، یک امر سلبی و یک استثناء. چون «لا اله الا الله»*(۱۳) به این معنا نیست که ما دو مطلب را از نو بخواهیم بحث کنیم یکی نفی آلهه و طاغوت، یکی اثبات خدای سبحان. چون (الا) به معنای غیر است. این «لا اله الا الله»*(۱۴) یک جمله است و نه دو جمله. یک قضیه است و نه دو قضیه. این یک ادعاست و نه دو ادعا. محتوای این کلمه مبارکه این است که غیر از الله ای که فطرت او را پذیرفته است و مفروغ عنه است و بحثی در او نیست، دیگران نه. نه اینکه از اول بخواهیم ما دو چیز بحث کنیم یکی نفی آلهه و یکی اثبات خدا که بگوییم خدایانی نیست، خدایی الله است که آلهه را نفی کنیم و الله را اثبات کنیم چون این الا به معنای غیر است. وقتی «إِلَّا» به معنای غیر شد مجموعاً یک جمله است و یک ادعا و یک محتوا. یعنی غیر از الله ای که مفروغ عنه

هست و ثابت است و بحثی در او نیست، دیگران نه. نه اینکه دیگران نه و خدا آری که تازه خواهیم خدا را اثبات کنیم که **إِلَّا اثبات باشد و اثبات دلیل بخاوه**. *«لا اله الا الله»*(۱۵) نه یعنی دو قضیه سلبی و اثباتی. که یکی را سلب بکنیم و یکی را اثبات بکنیم. *«لا اله الا الله»*(۱۶) به این معنا است: غیر از الله‌ای که فطرت پذیرفته است و شک بردار نیست و مفروغ عنه است، دیگران نه. چون *«أَفِي اللَّهِ شَك فَاطِر السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»*(۱۷) بنابراین این کلمه طیبه می‌شود یک قضیه و آن قضیه این است: غیر از خدایی که فطرت قبول دارد، دیگران نه. این معنا را سخنان انبیاء بیان می‌کند. همه انبیاء تعبیرشان این است: می‌گویند: *«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»*(۱۸) یعنی غیر از الله‌ای که وجودش مفروغ عنه است، اله دیگری نیست. این تنها سخن هود نیست در همین سوره اعراف، جریان صالح را که ذکر می‌کند در آیه ۷۳، آن هم لسانش این است: *«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»*(۱۹) یعنی غیر از الله‌ای که مفروغ عنه است آلهه دیگری نیست. در همین سوره اعراف آیه ۸۵ جریان شعیب را که مطرح می‌کند، می‌فرماید: *«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»*(۲۰) حرف همه انبیاء این است. منتها جریان انبیاء دیگر در سور دیگر است. همه آمدند گفتند: غیر از الله‌ای که وجودش مفروغ عنه است و نیازی به بحث ندارد دیگران نه، نه آمدند که بگویند: خدایی هست و آلهه دیگر نیست. که یکی را اثبات کنند بقیه را نفی کنند. می‌گویند آن یکی که مورد پذیرش همه شماس و فطرتان می‌پذیرد، غیر از آنکه در دلتان دارید، دیگری نیست. که لا اله غیر الله. آنوقت این غیر صفت اله خواهد بود. وقتی غیر صفت اله شد، این کلمه طیبه یک جمله است و یک قضیه است. و یک داعیه.

این که حرف همه انبیاء شد به طور صریح در قرآن به رسول خدا اینچنین دستور می‌دهد؛ آیه ۱۴ سوره زمر، فرمود: *«قُلِ اللَّهُ عَبْدٌ مُخْلِصٌ لَهُ دِينِي»*(۲۱) این *«قُلِ اللَّهُ عَبْدٌ»*(۲۲) همان

لسان * «ایاک نعبد»*(۲۳) است که تقدیم مفعول بر فعل برای حصر است. * «قل الله اعبد»*(۲۴) نه قل اعبد الله. * «قل الله اعبد مخلصاً له دینی»*(۲۵) که این مخلصاً همان معنایی که از حصر فهمیده می‌شود، تأکید می‌کند.

آفات توحید عبادی

الف . هوا و هوس انسان، دشمن درونی

ب . شیطان، دشمن بیرونی

آنگاه قرآن چون * «شفاء لما فی الصدور»*(۲۶) است، آنچه که بیماری است نسبت به این توحید عبادی او را تحلیل می‌کند و آن بیماری را درمان می‌کند. می‌فرماید دو چیز است که نمی‌گذارد انسان در عبادت موحد باشد یکی این دشمن نزدیک یکی هم دشمن دور. دشمن نزدیک همین هوس وهوی و درون انسان است که اعدی ۱ِ عدو انسان هم همین دشمن درونی است(۲۷). که اگر دشمن آدم بخواهد انسان را از پا در بیاورد از تحصیل باز بدارد از عبادت باز بدارد از کمال باز بدارد، آن طوری که این نفس انسان را کم کم از پا در می‌آورد که محصول عمر او جز افسوس چیز دیگری نخواهد بود، هیچ دشمنی نسبت به آدم اینجور نمی‌تواند بد رفتاری بکند. اگر کسی خواست انسان را از پا در بیاورد، چه می‌کند؟ تلاش و کوشش رقیب و دشمن این است که انسان بالاخره به جایی نرسد و این اعدی عدو انسان در اثر پرخوری پر خواب بودن پر حرف زدن بدگویی کردن و مانند آن که همه مبتلائیم انسان را از پا در می‌آورد. یک وقت می‌بیند سن از پنجاه و چهل گذشت از آن به بعد دیگر نه وقت درس و بحث است نه وقت لذت بردن عبادت. فقط وقت افسوس است. این است که این اعدی عدو انسان است. قرآن کریم این اعدی عدو را به عنوان عامل قریب شرک ذکر کرده است و آن شیطان معروف را بعنوان عامل بعید. فرمود اگر گوش به این عامل قریب دادید یا گوش

به حرف عامل بعید دادید، در عبادت هرگز موحد نخواهید بود. انسانی که می گوید من هر چه دلم می خواهد می گویم یا هر جا دلم بخواهد می روم این پیداست که اگر هم در نماز بگوید *«ایاک نعبد»* (۲۸)، دارد مجاز و دروغ می گوید. چگونه می شود انسان موحد باشد بگوید *«ایاک نعبد»* (۲۹) بعد بگوید هر چه دلم خواست می گویم. هر جا دلم خواست می روم. اگر انسان در خودش یک همچنین رهایی را احساس کرد، بداند این اله درون و این بت درون در درون او یک بتکده ای ساخت نمی گذارد او موحد باشد.

هوای نفس ابزار اغوای شیطان

این دشمن دورن که عامل نزدیک است. دشمن بیرون هم که به نام شیطان است و عاملی دور او هم بالاخره انسان را با هوی و هوس انسان را از پا در می آورد. اینطور نیست که بدون دخالت هوس و هوی انسان را فریب بدهد. گرچه شیطان انسان را گمراه می کند اما ابزار اغوای شیطان وسوسه نفس است. و راه نفوذ شیطان را قرآن از زبان خود شیطان اینچنین تنظیم کرد گفت *«لامنینه»* (۳۰) من از راه امنیه و آرزو و هوس اینها را گرفتار می کنم اینچنین نیست که شیطان بدون واسطه بتواند کسی را گمراه کند. شیطان مثل یک سم است یک سم اگر بخواهد انسان را از پا در بیاورد جز آنست که باید از دستگاه گوارش انسان مدد بگیرد. اگر کسی سم نخورد، یا سمی که خورد دستگاه گوارش این سم را جذب نکند، این انسان مسموم نمی شود و نمی میرد. اگر کسی سم خورد و دستگاه گوارش این سم را جذب کرد انسان را از پا در می آورد. اگر کسی گوش به وسوسه نداد از پا در نمی آید. ولی اگر کسی گوش به وسوسه داد و وسوسه در محدوده اندیشه او راه پیدا کرد در او آرزو و هوس ایجاد کرد، آنوقت است که از پا در می آید. شیطان هم از این راه وارد می شود. گفت: *«لامنینه»* (۳۱)

از راه امنیّه و آرزو و هوس اینها را من فریب می‌دهم. پس آن هوس خود عامل قریب است و ابزار دست شیطان که عامل بعید.

نفرین اولیای خدا به تبه‌کاران همواره زنده است

و قرآن کریم که ﴿«شفاء لما فی الصدور»﴾ (۳۲) است هم خطر این عامل قریب را گوشزد کرده است هم خطر آن عامل بعید را آنگاه انسان خود را بسنجد، ببیند اگر ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) بود و او در حضور ابراهیم خلیل بود، یا ولی عصر ظهور کرد همان سخن ابراهیم خلیل را نسبت به بت پرستان به انسان می‌گویند یا نه؟ اگر بت تنها در بتکده نیست بصورت چوب و سنگ نیست، اگر امیال و اهوای درونی هم یک بتی است در بتکده، درون آنگاه می‌بینیم وقتی ابراهیم خلیل می‌گوید ﴿«اف لکم و لما تعبدون من دون الله»﴾ (۳۳) به ماها چی می‌گویند؟ فرمود: اف به شما و معبودهای شما. یعنی عابد و معبود چون کلاهما فی النار است دیگر. فرمود: ﴿«اف لکم و لما تعبدون من دون الله»﴾ (۳۴) در سوره ۲۳ جا ئیه مسأله هواپرستی را بیان فرمود. آیه ۲۳ سوره ۲۳ جا ئیه این است: ﴿«أفرأیت من اتخذ الهه هواه»﴾ (۳۵) اینکه انسان می‌گوید من هر چه دلم بخواهد می‌کنم، تابع قانون الهی نیست مطیع هوای خودش هست اگر از هوای اطاعت کرد، می‌گویند از هوای عبادت کرد. می‌گویند هوای اله اوست. اگر کسی مطیع هوای بود، هوای او اله اوست این می‌شود عبد الهوی. ﴿«أفرأیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة»﴾ (۳۶) این عامل قریب. اما عامل بعید را که در سوره ۲۳ آیه ۶۰ به همه اینچنین اعلام کرد: فرمود ﴿«ألم اعهدهم ان لا تعبدوا الشیطان إنه لکم عدو مبین»﴾ (۳۷) شیطان به عنوان عامل بعید، خطر شیطان پرستی را در سوره ۲۳ بیان کرد. هوس به عنوان عامل قریب، خطر هوای پرستی را در سوره ۲۳ جا ئیه بیان کرد. اگر کسی در اثر گرفتاری خطر عامل قریب یا عامل

بعید مبتلا شد به بت پرستی آنگاه مشمول این توبیخ ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) خواهد شد که حضرت فرمود: *«أف لكم و لما تعبدون من دون الله»*(۳۸) آیه ۶۷ سوره انبیاء. اینکه ابراهیم خلیل فرمود *«أف لكم و لما تعبدون من دون الله»*(۳۹) اگر قرآن می گوید بعضی هوی پرستند و اله آنها هوای آنهاست پس انسان می شود عابد هوی. و سخن ابراهیم خلیل این است که: اگر کسی غیر خدا را عبادت کرد اف بر او. *«أف لكم و لما تعبدون من دون الله»*(۴۰) این اف یک نفرین زود گذر مقطعی نبود که حضرت گفت و گذشت همواره این حرف هست *«أف لكم و لما تعبدون من دون الله»*(۴۱) امروز ولی عصر (علیه السلام) می گوید که *«أف لكم و لما تعبدون من دون الله»*(۴۲) اگر کسی عبد هوی شد این قرآن که «یجری الشمس و القمر»(۴۳) همواره زنده است. لسان قرآن این است که اگر کسی غیر خدا را عبادت کرد به او بگوید *«أف لكم و لما تعبدون من دون الله»*(۴۴) از آن طرف انسان را به جایی می رساند که در اثر عبادت به رسالت می رسد از این طرف هم در اثر عبادت هوس به جایی می رسد که مشمول این توبیخ دائمی است *«أف لكم و لما تعبدون من دون الله»*(۴۵) اگر این دو دشمن یعنی هوی که عامل قریب است و شیطان که عامل بعید است، مهار شدند انسان می شود موحد راستین.

ویژگیهای موحدان راستین

موحد راستین را قرآن کریم می ستاید و خصوصیت های اینها را ذکر می کند. در سوره نور آیه ۵۵ اینچنین می فرماید: *«وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا»*(۴۶) این موحدین را که می ستاید می گوید اینها اگر به قدرت رسیده اند نه تنها مرا عبادت می کنند، بلکه هیچ چیزی را شریک من قرار نمی دهند که این نکره در

سیاق نفی است. آن *«یعبدوننی»*(۴۷) لسانش حصر نیست، یعبدوننی. اما این جمله که فرمود:

«لا یشرکون بی شیئا»(۴۸) نه از درون و نه از بیرون. نه هوس درون و نه شیطان بیرون این *«لا یشرکون بی شیئا»*(۴۹) که نکره در سیاق نفی است مفید حصر است و حصر عبادت از آن خدای سبحان است. هیچ چیزی را شریک من قرار نمی دهند. نه انتظار مدح دارند نه از قدح کسی می رنجند نه به انتظار هوس عبادت می کنند. *«لا یشرکون بی شیئا»*(۵۰) این همان *«ایاک نعبد»*(۵۱) است. چون اگر نکره در سیاق نفی بالقول المطلق همه ً انحای شرک را سلب کرده است پس عبادت خالصا لله خواهد شد می شود *«ایاک نعبد»*(۵۲). این اوصاف مؤمنینی است که به قدرت رسیده اند. این اوصاف مرسلین و ائمه ً معصومین و امثال ذلک به عنوان حصر نیست. فرمود: *«وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات»*(۵۳) پس معلوم می شود این مقام میسور است که انسان به این مقام راه پیدا کند. *«یعبدوننی»*(۵۴) دیگر با کلمه ً واو ذکر نفرمود که بشود جمله ً جدا *«یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا»*(۵۵). که دیگر این سلب و این حصر در کنار آن اثبات هست. جمله ً جدا نیست که واو بخواید عطف بشود. (یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئا). اینچنین نیست بلکه فرمود: *«یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا»*(۵۶). این که فرمود *«یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا»*(۵۷) جا برای هرگونه اشراک را سلب کرده است. آنگاه بالقول المطلق عبادت می شود لله. پس اگر قرآن به ما آموخت که بگویید *«ایاک نعبد»* یا در آیات دیگر فرمود *«ایای فارهبون»*(۵۸) نفرمود فارهبون *«ایای فارهبون»*(۵۹) که اول ضمیر فصل را ذکر می کند که مفید حصر است، راه علاج را هم بیان کرده است تا انسان از آن معبود درونی و معبود بیرونی نرهد نمی تواند بگوید *«ایاک نعبد»*.

حصر استعانت و استمداد در خدای سبحان

چه اینکه در مسأله نستعین هم همینطور است. در مسأله *«ایاک نستعین»*(۶۰) هم همینطور است. اگر در عبادت اینطور نیست که قابل تخصیص باشد، در استعانت هم قابل تخصیص نیست. اینطور نیست که در بعضی از امور ما از خدا استعانت می‌کنیم اما در حوائج روزمره از آب و نان مدد می‌گیریم اینچنین نیست. همانطوری که *«ایاک نعبد»* قابل تخصیص نبود و نیست ایاک نستعین هم قابل تخصیص نیست. و اگر از چیزی برای رفع نیاز مدد می‌گیریم همه و همه شئون فاعلیت خدای سبحانند. موحد آن است که همه را به عنوان *«لله جنود السموات و الارض»*(۶۱) ببیند. نه اینکه خدا را فقط در مسجد و حسینیه خلاصه کند، بعد بگوید نانی که می‌خورم غذایی که می‌خورم این استعانت در مسائل عادیست این که عیبی ندارد. آنکه موحد است می‌گوید *«إذا مرضت فهو يشفين»*(۶۲)، *«الذي خلقني فهو يهدين و الذي هو يطعمني و يسقيني»*(۶۳). یعنی ساقی من اوست مطعم من اوست، شافی من اوست. اینکه به نام ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) موحد است، می‌گوید اگر من آب می‌نوشم از دست او می‌گیرم، اگر غذا می‌خورم از دست او می‌گیرم. همه اینها شئون فعلیه خدای سبحانند. *«و الذي يطعمني و يسقيني»*(۶۴). نه *«الذي يطعمني و يسقيني»*(۶۵) به این معنا باشد که او آب را خلق کرده است، زمین را خلق کرده است و مواد اولیه را خلق کرده است به ما داده است ما خودمان جمع و جور کرده‌ایم به صورت نان درآورده‌ایم به صورت آب درآورده‌ایم. این یک تفویضی است در کارها و اینچنین نیست.

استعانت راستین و دروغین

انسانی که می‌گوید همه جهانیان مربوب خدای سبحانند چگونه به خودش اجازه می‌دهد که من در بعضی از امور از غیر خدا استمداد می‌کنم. اینکه مرحوم حکیم سبزواری در آن اخلاقیات آخر منظومه می‌گوید: «یکذب مستعینُ حق اذ قرى»(۶۶). یعنی کسی که *«ایاک نستعین»*(۶۷)

می‌گوید این وقتی یک حادثه‌ای پیش آمد و «غیراً یری»، غیر خدا را می‌بیند این دروغ می‌گوید، سرش این است؛ انسانی که غیر خدا را بخواهد ببیند و از غیر خدا بخواهد مدد کند نمی‌تواند بگوید *«ایاک نستعین»* (۶۸) ولی اگر بگوید خدایا این همه نظام که در اختیار تواند و همه مجاری فیض تواند از یک راه مناسبی مشکل مرا حل کن. و اگر از آن راه حل شد بداند خداست که از آن راه مشکلی را حل کرد. و این می‌شود موحد. و این است که مجاز است بگوید *«ایاک نستعین»* (۶۹). هیچ سببی در سببیت، مستقل نیست

و الا اگر بگوید کل نظام را خدای سبحان آفرید اما در بسیاری از موارد بالاخره وسیله‌ای هم لازم است. بله بالاخره وسیله لازم است اما مسبب وسیله کیست؟ اینکه در دعاها به ما آموخته‌اند بگوییم «و قرب فیه وسیلتی الیک من بین الوسائل» (۷۰) یعنی تو مسبب اسبابی اینکه کسی بگوید خدا هست ولی وسیله‌ای هم لازم است این ولی دیگر در برابر خدا یعنی خدا و. این معنایش آن است که خدا و این با *«ایاک نستعین»* (۷۱) سازگار نیست. *«ایاک نستعین»* (۷۲) معنایش آن است که چیزی در جهان نیست مگر اینکه سپاه و ستاد تواند. تو که بخواهی از هر راهی به ما این مدد را می‌رسانی. تو کاری بکن که با نزدیکترین وجه حیثیت ما محفوظ بماند. این مشکل ما حل بشود اگر این مشکل حل شد انسان بگوید خدا این کار را برای ما انجام داده است. آنگاه می‌شود *«ایاک نستعین»* (۷۳). این چنین نیست که ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) در اصل مسأله توحید بگوید *«وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض»* (۷۴) ولی در مسأله آب خوردن و غذا خوردن بگوید من از این امور عادی استعانت می‌جویم. نه. اگر نسبت به او می‌گوید *«وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض»* (۷۵) نسبت به مسائل عادی هم می‌گوید به اینکه اوست که *«یطعمنی و یسقین»* (۷۶) ساقی من اوست، مطعم من اوست. اوست که این گرسنگیها را برطرف می‌کند. یک

وقتی هم اگر آدم بیراهه رفت ممکن است غذا بخورد و سیر نشود. برای جهنمیان اینچنین است گرسنه‌اند و هر چه بخورند باز سیر نمی‌شوند. فرمود: این طعام ائیم که غسلین می‌خورند یا طعامی است *«لیس لهم طعام الا من ضریع لا یسمن و لا یغنی من جوع»* (۷۷) ضریع این خار و تیغ بیابان است. کسی که امروز کالانعام است، فردا غذای و خوراک او ضریع است. می‌خورد اما خب سیر نمی‌شود. چون خوردن غیر سیر شدن است. همه کارها را انسان از او می‌خواهد دیگر حتی قدرتی که خودش دارد، مگر نه آن است که «لا حول و لا قوه الا بالله» (۷۸). این تنها در نماز نیست که انسان می‌گوید *«بحول الله و قوته اقوم و اقع»* (۷۹). در کارهای دیگر هم بحول الله و قوته یقوم و یقعد، بحول الله و بقوته یتکلم و یسمع و یکتب و یجلس و یذهب و یری. اینچنین نیست که انسان فقط در نماز بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقع، همه کارها اینچنین است. انسان می‌تواند بگوید که بحولی اتکلم و در نماز است که بحول الله، نماز مکتب است که بیرون را روشن می‌کند. نه اینکه در نماز کسی که خواست از سجده سر بردارد برای رکعت بعدی بایستد، اینجاست که می‌گوید «بحول الله و قوته اقوم و اقع» (۸۰)، نه این مکتب است تا بداند کل کارهایش این است. در همه شئون لا یتکلم بحول الله و قوته یتکلم و یکتب و ینام و یتیقضوا. اینکه گفتند در هنگام خواب بخوانید «بسم الله اموت و احیی» (۸۱) این معنایش، این دعای خواب است. این دعای توحید است. انسان در کل شئون موحد باشد. «بسم الله اموت و احیی» (۸۲). گفتند سر از خواب که برداشتید، بگویید «الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور» (۸۳) این پنج ساعتی یا دو ساعتی که خوابیده بودم مرده بودم و او دوباره مرا زنده کرده است «الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور» (۸۴). این دعایی است که بعد از سر برداشتن از خواب مستحب است انسان بخواند. سراسر زندگی ما توحید است، آنگاه است که باید بگوییم *«ایاک نعبد و ایاک نستعین»* (۸۵). اینطور

نیست که توحید ما تو نماز و عبادت باشد، در مسائل دیگر نه. آنگاه هیچ قانونی از قوانین هیچ مقرراتی هیچ آدابی هیچ سنتی نیست مگر اینکه باید الهی باشد. انسان از پیش خود نمی‌تواند سنت بگذارد قانون جعل کند، مقررات جعل کند، رسم بگذارد و مانند آن. اگر چیزی هست باید زیر پوشش خطوط کلی، دین امضا کرده باشد.

«و الحمد لله رب العالمین»

پاورقی‌ها:

(۱) سورهٔ فاتحهٔ الكتاب، آیه ۵.

(۲) سورهٔ نساء، آیه ۵۹.

(۳) بحار، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

(۴) بحار، ج ۱۰، ص ۲۲۷.

(۵) سورهٔ فاتحهٔ الكتاب، آیه ۵.

(۶) سورهٔ انعام، آیه ۵۷.

(۷) سورهٔ اعراف، آیه ۶۵.

(۸) سورهٔ اعراف، آیه ۶۵.

(۹) سورهٔ اعراف، آیه ۶۵.

(۱۰) سورهٔ اعراف، آیه ۶۵.

(۱۱) سورهٔ صافات، آیه ۳۵.

(۱۲) سورہٴ صافات، آیہ ۳۵.

(۱۳) سورہٴ صافات، آیہ ۳۵.

(۱۴) سورہٴ صافات، آیہ ۳۵.

(۱۵) سورہٴ صافات، آیہ ۳۵.

(۱۶) سورہٴ صافات، آیہ ۳۵.

(۱۷) سورہٴ ابراہیم، آیہ ۱۰.

(۱۸) سورہٴ اعراف، آیہ ۶۵.

(۱۹) سورہٴ اعراف، آیہ ۷۳.

(۲۰) سورہٴ اعراف، آیہ ۸۵.

(۲۱) سورہٴ زمر، آیہ ۱۴.

(۲۲) سورہٴ زمر، آیہ ۱۴.

(۲۳) سورہٴ فاتحہ الكتاب، آیہ ۵.

(۲۴) سورہٴ زمر، آیہ ۱۴.

(۲۵) سورہٴ زمر، آیہ ۱۴.

(۲۶) سورہٴ یونس، آیہ ۵۷.

(۲۷) بحار، ج ۶۷، ص ۶۴؛ قال النبی (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم): أعدی عدوَّک نفسک الّتی بین

جنبیک.

(۲۸) سورہٴ فاتحہ الكتاب، آیہ ۵.

(۲۹) سورہٴ فاتحہ الكتاب، آیہ ۵.

(۳۰) سورہٴ نساء، آیہ ۱۱۹.

(۳۱) سورہٴ نساء، آیہ ۱۱۹.

(۳۲) سورہٴ یونس، آیہ ۵۷.

(۳۳) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۳۴) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۳۵) سورہٴ جاثیہ، آیہ ۲۳.

(۳۶) سورہٴ جاثیہ، آیہ ۲۳.

(۳۷) سورہٴ یس، آیہ ۶۰.

(۳۸) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۳۹) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۴۰) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۴۱) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۴۲) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۴۳) بحار، ج ۸۹، ص ۹۷.

(۴۴) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۴۵) سورہٴ انبیاء، آیہ ۶۷.

(۴۶) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۴۷) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۴۸) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۴۹) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۵۰) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۵۱) سورہٴ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۵.

(۵۲) سورہٴ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۵.

(۵۳) سورہٴ مائدہ، آیہ ۹.

(۵۴) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۵۵) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۵۶) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۵۷) سورہٴ نور، آیہ ۵۵.

(۵۸) سورہٴ بقرہ، آیہ ۴۰.

(۵۹) سورہٴ بقرہ، آیہ ۴۰.

(۶۰) سورہٴ فاتحۃ الكتاب، آیہ ۵.

(۶۱) سورہٴ فتح، آیہ ۷.

(۶۲) سورہٴ شعراء، آیہ ۸۰.

(۶۳) سورہٴ شعراء، آیات ۷۸ - ۷۹.

(۶۴) سورہٴ شعراء، آیہ ۷۹.

(۶۵) سورہٴ شعراء، آیہ ۷۹.

(۶۶) منظومہٴ حکیم سبزواری، اخلاقیات؛

الصدق بالقول وبالقصود والفعل كالوفاء بالعہود

يكذب مستعين حق إذ قرىٰ ثم إذا المهمّ جا غيراً يرىٰ

(٦٧) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٥.

(٦٨) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٥.

(٦٩) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٥.

(٧٠) مفاتيح الجنان، دعای روز ٢٨ رمضان.

(٧١) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٥.

(٧٢) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٥.

(٧٣) سورہ ٓ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٥.

(٧٤) سورہ ٓ انعام، آیہ ٧٩.

(٧٥) سورہ ٓ انعام، آیہ ٧٩.

(٧٦) سورہ ٓ شعراء، آیہ ٧٩.

(٧٧) سورہ ٓ غاشیہ، آیات ٦ - ٧.

(٧٨) بحار، ج ٤، ص ٢١٠.

(٧٩) بحار، ج ٢، ص ٢٧٧.

(٨٠) بحار، ج ٢، ص ٢٧٧.

(٨١) بحار، ج ٧٣، ص ٢٠٢.

(٨٢) بحار، ج ٧٣، ص ٢٠٢.

(٨٣) بحار، ج ٧٣، ص ٢٠٢.

(٨٤) بحار، ج ٧٣، ص ٢٠٢.

(٨٥) سورہ ُ فاتحہ الكتاب، آیہ ُ ٥.

عکس

RSS ||